استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

نویسنده: مرجان کمال جمعه ۳۱ اکتوبر ۲۰۲۵

بازنگری و تبصره: حمید انوری

از لابلای کتاب ماندگار

"افغانستان در تلاطم تاریخ"

قسمت پنجاهم

کتاب ماندگار "افغانستان در تلاطم تاریخ" نوشتۀ خواهرک پرتلاش ما، روانشاد "مرجان کمال" را بعد از یک وقفۀ ناخواسته، پی میگیریم و میرسیم به این قسمت آن کتاب ماندگار تاریخ که آن روانشاد اندکی هم با الفاظ و گونه های مختلف گویا چند سطری در مورد خود به رشتۀ تحریر درآورده اند.

ایشان چنین داد سخن در مورد سر داده اند:

" بکس آبی خورد:

سپتامبر 2006،

« ورق سفید »، تسلی، دوست، یک محل صمیمی؟

من می خواهم قصه آخرین سفر دور خود را با یک سوالیه که مرا به جملهٔ اول کتاب یک نویسندهٔ شوریده حال و پر احساس جوانی ام رجعت می دهد، شروع کنم.

نمی دانم چطور گفته شده بود، مهم نیست، اما هدف در این است که از خود در مورد مزایای این اقدام سؤال نمایم.

نوشتن به چه درد می خورد؟

چه فایده دارد؟

به من که همیشه به صورت گمنام زندگی کرده ام، من که سفر هایم قابل تمجید نیست، نوشتن قصه های سفرهایم که هیچ وقت به نشر نخواهد رسید.

من هیچ وقت پییر لوتی (Pierre Loti) (یک نویسنده بزرگ فرانسوی) نخواهم شد، زیرا من هیچ وقت لیاقت و شهرت نخواهم یافت تا بتوانم در خدمت یک ملت باشم.

آیا احتیاج هر انسان برای شهادت دادن یا ابراز نظر کردن است؟

شاید به خاطر جذابیت نامحسوس و یا تبسم نامرئی،" ب. ر" است، و به همین گونه از این به بعد، به این دو حرف "ب. ر" برای همیشه نامیده خواهد شد..."

خواهر نازنین و پر احساس ما، روانشاد "مرجان کمال" در سپتامبر سال 2006 میلادی سطور فوق را در داخل کشور محبوب خود رقم زده بوده اند که هر سطر و هر جملهٔ آن هزاران هزار داستان و قصه و رمز و راز را در خود نهفته دارد و کاویدن و تحلیل نمودن و شگافتن آنهمه رمز و راز، شاید اگر ناممکن نباشد، سخت پیچیده و رمزآلود می نماید و لااقل از توان این کمترین خارج است، اما می شود حدس و گمان زد و از چند و چون کار گرفت تا مگر سَراین سِر هویدا گردد، اما بعضاً ضرورت می افتد تا بعضی سِرها نهفته بمانند و شاید این هم یکی از آن جمله باشد.

و اما "ب. ر" دگر چه رمز و چه راز و چه سِری در خود نهفته خواهد داشت و چرا آن خواهرک دراک و پرتلاش ما در این قسمت کتاب باصلابت تاریخ که به رشتهٔ تحریر درآورده اند، از چنان شیوهٔ کار گرفته اند و چرا آرزو داشته اند که"... به این دو حرف "ب. ر" برای همیشه نامیده خواهد شد...". اگر خواهش شان بوده باشد، چنان خواهد شد و اگر صرف یک حدس و گمان بوده باشد، پس بهتر همان خواهد بود تا نام و اسم زیبای شان، یعنی"مرجان"، ذینت بخش نوشته ها، یادداشت ها و تبصره ها اندر مورد کارکردها و تلاش ها و زحمات شان، مورد استفاده قرار گیرد که اسم زیبا و با مسمی و نهایت هم گیرا و جذاب و پرمعنی است و الحق که با شخصیت، اهلیت و لیاقت شان، با زیبائی و قشنگی و لطافت شان همخوانی خوبی دارد، چه در لغت نامه چنین آمده است:"...

اسم دخترانه مرجانه به چه معناست : (عربی، مرجانة) 1- مروارید خُرد؛ 2- یک دانه مروارید خُرد،...". و این نام با مسمی برای روانشاد"مرجان کمال"، الحق که یک نام زیبنده بوده است، چه مادر گیتی، چنین فرزندی به خوبی و قشنگی و زیبائی و وفاداری و میهن دوستی و مردم پروری و پاکی و صداقت و صمیمیت شان، نه زاده است و نه هم خواهد زائید.

" چو ابری که بارانش مرجان بُوَد

چه مرجان؟ که آرایش جان بُوَد "

و واقعاً هم این "مرجان" ما، نه تنها آرایش جان بودند، بلکه آرایش دوران نیز بودند که چرخ دونِ گردون با شقاوت که صفت ذاتی آن است، چنان مرجان زیبا و گرانبها را در یک چشم برهم زدن از مردم مظلوم افغانستان گرفت که دود از نهاد زن و مرد و طفل و کودک و پیر و جوان و...، به آسمان رفت، اما تو چرخ گردون هرگز قادر نیستی تا یاد و خاطرات زیبا و ماندگار آن دخت نازنین افغان زمین را از ما بگیری. در همین مورد باید سر تعظیم به اولاد آدم خم نمائی که حافظهٔ قوی دارند و زشت و زیبا و خوب و بد را به خوبی از هم تفکیک می کنند و چه زیبا گفته اند" قدر زر را زرگر شناسد و قدر گوهر را گوهری".

یاد روانشاد"مرجان کمال" همیشگی باد و روح و روان شان شاد که همیش نوشته های زیبا و گیرا و پرمغز شان این کمترین را به تجسس، تحقیق و تلاش بیشتر و بیشتر وامیدارد.

بگذار، "مرجان"، مرجان باقی بماند و در خاطرات مردم و حافظهٔ تاریخ به همین نام زیبا و گیرا و با مسمی ثبت تاریخ گردد. تاریخ را همین نوع افراد و اشخاص و شخصیت ها با خون دل، عرق جبین و تلاش های ممتد در سخت ترین شرایط می نویسند و چنین تواریخ نقش ماندگار در سرنوشت و در روح و روان مردم یک سرزمین داشته و همیش هم خواهد داشت، نه آن"تاریخ" های تقلبی و فرمایشی که در آسایش تمام و فراغت خاطر و بصورت دستوری و در بدل یک مشت پول باد آورده نوشته شده و در حقیقت بازی با تاریخ و بازی با سرنوشت یک ملت بوده و دوتوت هم ارزش نداشته و در حقیقت بازی با تاریخ است و یک خیانت ننگین. واقعاً هم که تاریخ حافظهٔ قوی دارد.

ادامه دارد...